



Original Article

Examining the Components of Trauma in the Novel “Nescafiya with Al-Sharif Al-Radi” by Miyada Khalil Based on James William Worden’s Theory of Grief Tasks

Received: 2024/02/14

Accepted: 2024/06/24

Parviz Ahmadzadeh houch^{1*}, Ali Sayadani², Sajad Sedghi³

1. Assistant Professor of Arabic Language and Literature, Faculty of Literature and Humanities, Azarbaijan Shahid Madani University, Tabriz, Iran.

2. Associate Professor of Arabic Language and Literature, Faculty of Literature and Humanities, Azarbaijan Shahid Madani University, Tabriz, Iran.

3. PhD student in Arabic Language and Literature, Faculty of Literature and Humanities, Azarbaijan Shahid Madani University

Abstract

Addressing human personality and psychological concerns, particularly loss and tragedy, is a compelling subject that contemporary writers endeavor to engage their audience with. The themes of grieving and trauma represent fundamental obstacles in human existence, encompassing feelings and thoughts throughout an extended duration. James William Worden's mourning task theory offers a practical and scientific framework for counseling and guiding throughout this phase. He identifies four stages for bereaved individuals: "accepting the reality of loss," "overcoming the pain of grief," "adjusting to the environment without the deceased," and "emotionally relocating the deceased." By employing these stages, he provides guidance for adapting to a world devoid of the deceased. Miyada Khalil's psychological novel Nescafia with al-Sharif al-Razi is entirely amenable to the notion of grieving chores. This work features many Iraqi and Dutch characters engaged in the theme of mourning with diverse reactions. The present study aims to conduct a descriptive-analytical examination, utilizing the theory of mourning assignments, to assess the mental and emotional states of David, a principal character, regarding the bereavement of his Iraqi wife, Salma. According to the research, only three of the four grief tasks outlined in the theory are temporary for David. These are "accepting the reality of loss," "overcoming the pain of grief," and "emotionally relocating the deceased." The task of "adapting to the environment without the deceased" is irrelevant to him, as he is unable to adjust to life without Salama. Consequently, he experiences various mental disorders, including severe depression, anxiety, hallucinations, and dementia, ultimately culminating in his suicide with the desire to reunite with Salama.

Keywords: Psychology, Grief Task Theory, James William Worden, Miyadeh Khalil, Nescafiya Novel by al-Sharif al-Razi.

*corresponding Author Email Address: Ahmadzadeh1975@yahoo.com



Copyright: © 2024 by the authors. Submitted for possible open access publication under the terms and conditions of the Creative Commons Attribution (CC BY) license <https://creativecommons.org/licenses/by/4.0/>.



مقاله پژوهشی

بررسی مؤلفه‌های تروما در رمان «نسکافیة مع الشریف الرضی» اثر میاده خلیل بر اساس نظریه تکالیف سوگ جیمز ویلیام وردن

تاریخ دریافت: ۱۴۰۲/۰۱/۱۵

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۲/۰۵/۱۳

پرویز احمدزاده هوج^{۱*}، علی صیادانی^۲، سجاد صدقی کلوانق^۳

چکیده

پرداختن به مسائل شخصیتی و روانی انسان، از جمله مسأله سوگ و تروما که یکی از چالش‌های اساسی در زندگی انسان به حساب می‌آید، از موضوعات گیرایی است که امروزه نویسندگان سعی می‌کنند تا بدین طریق مخاطب را با خود همراه سازند. یکی از نظریه‌های کاربردی و علمی برای مشاوره و راهنمایی در راستای گذر از این مرحله چالش‌زای زندگی، نظریه تکالیف سوگ «جیمز ویلیام وردن» است. او چهار تکلیف، یعنی: «پذیرش واقعیت فقدان»، «گذر از درد سوگ»، «سازگاری با محیط بدون متوفی» و «تغییر جای متوفی از نظر عاطفی» را برای افراد سوگوار در نظر می‌گیرد و با کاربست این مراحل، وی را برای سازگارشدن با دنیای بدون متوفی راهنمایی می‌کند. رمان نسکافیة مع الشریف الرضی اثر میاده خلیل یکی از رمان‌های روان‌شناختی است که با نظریه تکالیف سوگ کاملاً قابل تطبیق است. در این رمان، شخصیت‌های مختلف عراقی و هلندی با موضوع سوگ درگیر بوده و واکنش‌های مختلفی را از خود نشان می‌دهند. پژوهش حاضر می‌کوشد تا به صورت توصیفی - تحلیلی و با تکیه بر نظریه تکالیف سوگ، حالات روحی و روانی یکی از شخصیت‌های اصلی داستان به نام دیوید را در ارتباط با سوگ همسر عراقی‌اش، سلمی، تحلیل کند. یافته‌های پژوهش بیانگر آن است که از چهار تکلیف ذکر شده در نظریه تکالیف سوگ، فقط سه تکلیف، یعنی: «پذیرش واقعیت فقدان»، «گذر از درد سوگ» و «تغییر جای متوفی از نظر عاطفی» در شخصیت دیوید به صورت موقت و گذارا دیده می‌شود و تکلیف «سازگاری با محیط بدون متوفی» در وی معنا نمی‌یابد و او نمی‌تواند با دنیای بدون سلمی خودش را وفق دهد؛ لذا دچار انواع اختلالات روانی از جمله: افسردگی شدید، اضطراب، توهم و زوال عقلی شده و در نهایت با آرزوی دیدار سلمی با خودکشی به حیات خود پایان می‌دهد.

کلیدواژه‌ها:

روان‌شناسی، نظریه تکالیف سوگ، جیمز ویلیام وردن، میاده خلیل، رمان نسکافیة مع الشریف الرضی.

۱. استادیار گروه زبان و ادبیات عربی، دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه شهید مدنی آذربایجان، تبریز، ایران.

۲. دانشیار گروه زبان و ادبیات عربی، دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه شهید مدنی آذربایجان، تبریز، ایران.

۳. دانشجوی دکتری زبان و ادبیات عربی، دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه شهید مدنی آذربایجان، تبریز، ایران.

استناد به این مقاله: احمدزاده هوج، پرویز و صیادانی، علی و صدقی کلوانق، سجاد، پاییز و زمستان ۱۴۰۳، «بررسی مؤلفه‌های تروما در رمان «نسکافیة مع الشریف الرضی» اثر میاده خلیل بر اساس نظریه تکالیف سوگ جیمز ویلیام وردن»، پژوهشنامه نقد ادب عربی، ش ۲ (پیاپی ۲۷)، س ۱۴، صص ۶۷-۸۳.

*corresponding Author Email Address: Ahmadzadeh1975@yahoo.com



Copyright: © 2024 by the authors. Submitted for possible open access publication under the terms and conditions of the Creative Commons Attribution (CC BY) license <https://creativecommons.org/licenses/by/4.0/>.

۱. مقدمه

زندگی انسان صحنهٔ رویارویی با اتفاقات گوناگونی است. برخی از این اتفاقات در نظر وی خوشایند و برخی نیز ناخوشایند و ناگوار هستند. یکی از این حوادث تلخ و استرس‌زا که همهٔ افراد در طول زندگی با آن مواجه می‌شوند، مسألهٔ مرگ و به سوگ نشستن در غم از دست دادن عزیزان و آشنایان است. به گفتهٔ فیلیپ رایس «مرگ همسر یا خویشاوند نزدیک، در زمرهٔ استرس‌زاترین رویدادهای زندگی است. مواجهه با مرگ به بروز استرس و تنش فیزیکی، ذهنی و هیجانی شدیدی در فرد منجر می‌شود که ممکن است فروکش کردن آن‌ها مدت‌ها به طول انجامد» (رایس، ۱۳۹۰: ۵۶۸). لذا زمان، می‌تواند عاملی تعیین‌کننده در سوگواری و گذر از شرایط سوگ و تروما باشد. اصطلاح تروما را نیز می‌توان نوعی شوک و ضربهٔ روحی دانست که پس از وقوع یک حادثهٔ ناگوار و یا مرگ عزیزان در فرد ایجاد شده و منجر به بروز برخی از اختلالات روانی و جسمانی در وی می‌شود. چگونگی برخورد با مسألهٔ سوگ و تروما، قبل از هر چیز می‌تواند ناشی از شرایط زندگی و رشد شخصیت افراد و محیط فرهنگی و اجتماعی‌ای باشد که در آن به سر می‌برند.

در مورد سوگ و تروما نظریه‌های مختلفی شکل گرفته و هر یک از آن‌ها سعی کرده‌اند تا به شیوه‌های گوناگون و به صورت تفصیلی به این موضوع بپردازند و یک چارچوب مشخصی را برای راهنمایی و مشاورهٔ افراد سوگوار ترسیم سازند؛ به عنوان مثال الیزابت کوبلر راس به شیوهٔ مرحله‌ای و با در نظر گرفتن پنج مرحله برای بیماران لاعلاج، سعی می‌کند تا این بیماران بتوانند با گذر از این مراحل، مرگ را بپذیرند و به آرامشی نسبی دست یابند. افرادی مثل: پارکز، بالبی و سندرز نیز از روش فازها که یک رویکرد جایگزین برای روش مرحله‌ای است، استفاده می‌کنند و افراد سوگوار را برای رسیدن به شرایط عادی زندگی یاری می‌رسانند؛ بنابراین می‌توان گفت که «اغلب تئوری‌های سوگ به این نتیجه رسیده‌اند که به علت پیچیدگی‌های شرایط و استعداد‌های خاص، افراد داغ‌دیده گرایش

دارند به اینکه در خلال مراحل یا در بین مراحل در نوسان باشند تا اینکه وظایف یا مراحل خاصی را به ترتیب تجربه کنند» (سالوم، ۱۳۹۷: ۲۰). روش مطرح شدهٔ دیگر نیز، رویکردی است که جیمز ویلیام وردن به‌کار می‌گیرد و از مفهوم تکالیف که بسیار شبیه به مفهوم فروید از سوگ است، استفاده می‌کند. این شیوه، برخلاف روش‌های قبلی، یک رویکردی عمل‌گراست و به این مورد اشاره دارد که فرد سوگوار باید وارد عمل شود و کاری را انجام دهد. در شیوه‌های قبلی، این تفکر وجود دارد که فرد سوگوار باید این مراحل و فازها را پشت سر بگذارد تا از این شرایط بحرانی خارج شود، ولی رویکرد تکالیف به فرد حس انرژی و امید را می‌دهد و وی را به خوبی راهنمایی می‌کند تا خودش بتواند فعالانه دست به عمل بزند و با مرگ عزیز از دست رفته‌اش کنار بیاید (وردن، ۱۳۹۶: ۵۰-۴۹). وردن چهار تکلیف یعنی «پذیرش واقعیت فقدان»، «گذر از درد سوگ»، «سازگاری با محیط بدون متوفی» و «تغییر جای متوفی از نظر عاطفی» را برای افراد سوگوار در نظر گرفته و به صورت عملی و کاربردی که همراه شدن منظم و پایاپای با فرد داغدار است، آن‌ها را برای گذر از این دوره و وارد شدن به زندگی بدون فرد متوفی آماده می‌کند.

از سوی دیگر امروزه نویسندگان، به‌ویژه رمان‌نویسان، سعی می‌کنند تا چارچوب و شخصیت‌های داستانی خود را با توجه به علوم روز و متدهای شناخته‌شده پی‌ریزی کنند. لذا آن‌ها «با مطالعه و آشنایی هرچه بیشتر با روانشناسی، در خلق آثار خود از جنبه‌های روانشناسانه غافل نیستند» (شایگان فر، ۱۳۸۰: ۱۱۵). بنابراین در وهلهٔ اول، یک تحلیل‌کننده و پژوهشگر می‌بایست تا در تحلیل و نقد این گونه آثار با این دانش‌ها و شیوه‌های تحلیلی نوین به‌خصوص دانش روانشناسی، آشنایی داشته‌باشد تا بلکه بتواند یک اثر ادبی را به صورت کاربردی و علمی تفسیر و تحلیل کند؛ در واقع می‌توان گفت که «اثر ادبی یک فعالیت درونی و ناخودآگاه است و به عنوان

اینکه اجتماع، فرهنگ و خانواده، قبل از هر چیز تأثیر خود را در روان و رشد شخصیتی افراد و در نتیجه عملکرد و رفتار آنها نشان می‌دهد و رمان مذکور نیز بیان‌کننده همین عملکردها و رفتار افراد و شخصیت‌هاست، لذا هدف در این نوشتار بررسی روانشناختی و به‌خصوص موضوع سوگ و تروما در یکی از شخصیت‌های اصلی داستان یعنی دیوید بوده است. این بررسی با تکیه بر نظریه تکالیف سوگ جیمز ویلیام وردن صورت می‌گیرد و سعی می‌شود تا مؤلفه‌های تروما و چگونگی برخورد با آن در این شخصیت تحلیل شود. شایان ذکر است که برای روشن‌تر شدن مباحث و اشاره به تمامی جوانب نظریه تکالیف سوگ، در قسمت‌هایی از پژوهش به جنبه‌هایی از سوگ در دیگر شخصیت‌های داستان نیز اشاره شده و مثال‌هایی ذکر می‌گردد.

۱-۱. پرسش‌های پژوهش

پژوهش حاضر درصدد پاسخ‌گویی به پرسش‌های ذیل است:

- ۱- با توجه به دیدگاه وردن، حالات روحی و روانی دیوید در این رمان چگونه ترسیم می‌شود و وی چه واکنش‌هایی را در رویارویی با مرگ همسرش از خود نشان می‌دهد؟
- ۲- از چهار تکلیف ذکر شده در نظریه تکالیف سوگ، کدام یک در رمان نمود برجسته‌تری دارد؟
- ۳- در رمان «نسکافیة مع الشریف الرضی» چه عواملی در انجام تکالیف سوگ در شخصیت دیوید، تأثیرگذار بوده است؟

۲-۱. پیشینه پژوهش

با توجه به بررسی‌های انجام شده، تاکنون هیچ‌گونه پژوهشی درباره رمان «نسکافیة مع الشریف الرضی» صورت نگرفته است و جستار حاضر به عنوان اولین پژوهش درباره این رمان محسوب می‌شود. لذا این مقاله می‌تواند علاوه بر کاربردی نظریه تکالیف سوگ وردن

نشانه‌ای از تمایلات سرکوب‌شده در ناخودآگاه ادیب محسوب می‌شود. لذا ضرورت دارد که در چارچوب یک شیوه تحلیلی روانشناختی تفسیر شود؛ چرا که این شیوه تنها روشی است که به تحلیل ناخودآگاه اختصاص دارد» (المختاری، ۱۹۹۸: ۵۶).

رمان «نسکافیة مع الشریف الرضی» نخستین رمان و از موفق‌ترین آثار میادۀ خلیل است که رمانی روان‌شناختی محسوب می‌شود. کانون توجه در چنین رمان‌هایی معمولاً «تحول و رشد فردی است که شامل: جنبش فکری و ایدئولوژیک فرد، ظهور شخصیت وی و انگیزه‌های درونی پیچیده‌ای که نیرو و سرزندگی را در او برمی‌انگیزاند، می‌شود» (هینکل به نقل از بوعزة، ۲۰۱۰: ۲۵).

نویسنده در این رمان به حالات روحی و روانی دو شخصیت اصلی داستان، یعنی دیوید و آمنه می‌پردازد که به دلیل مواجهه با حوادث گوناگون سیاسی و اجتماعی، از جمله بروز جنگ جهانی دوم، موضوع طلاق، وجود حفقان سیاسی و اجتماعی در جامعه عراق که همراه با مردسالاری و زن‌ستیزی بوده است، از دوره کودکی شخصیتشان خوب شکل نگرفته و دچار اختلال شده و این اختلال نیز بعدها در تمام صحنه‌های زندگی از جمله مسأله سوگ و تروما خودش را نشان داده است. در این رمان، دیوید با مرگ همسر عراقی‌اش، سلمی، دچار روان‌پریشی می‌شود و در نهایت دست به خودکشی می‌زند. آمنه نیز به عنوان شخصیت اصلی داستان، با مرگ دیوید و پیدا کردن دیوان شریف رضی در میان وسایل او به گذشته خود برمی‌گردد و هویت از دست داده خود را دوباره پیدا می‌کند. نویسنده در این رمان تلاش کرده است تا در قالب شخصیت‌های عراقی و هلندی به موضوعاتی چون آزادی، تأثیرات جنگ و مهاجرت، هویت شرقی و غربی، نوع نگاه به زنان و خانواده در کشورهای عربی و غربی و مسأله تبادل فرهنگ‌ها و تمدن‌ها بپردازد. این رمان به دلیل ظرفیت‌های اجتماعی، فرهنگی و روان‌شناختی که دارد، قابل بررسی از جوانب گوناگون است. به دلیل

ویلیام وردن در نظریه خود، چهار تکلیف را برای افراد سوگوار در نظر می‌گیرد تا آن‌ها بتوانند با انجام دادن این تکالیف، به شرایط عادی زندگی برگردند و بدون حضور فرد متوفی، نظم زندگی خود را به دست آورند. در حقیقت وی با این دیدگاهش همچون پدر و مادری مهربان، مرحله به مرحله با فرد داغدیده همراهی کرده و سعی می‌کند تا او را به سلامت از این گذرگاه سخت و تنش‌زای زندگی عبور دهد. اکنون با توجه به موارد گفته شده، به بررسی چهار تکلیف نظریه سوگ در رمان مذکور می‌پردازیم:

۱-۲. تکلیف اول: پذیرش واقعیت فقدان

اولین تکلیف سوگواری که وردن در نظریه‌اش به آن اشاره می‌کند، پذیرش واقعیت فقدان است. در این تکلیف سعی می‌شود تا به فرد سوگوار کمک شود تا وی واقعیت فقدان و نبود عزیزش را پذیرفته و مرگ او را قطعی بداند. او همچنین باید قبول کند که دیگر هیچ نوع دیداری در این دنیا با فرد متوفی نخواهد داشت. این تکلیف باعث می‌شود تا فرد داغدیده بتواند خودش را با این حادثه وفق داده و زمینه را برای بازگشت به زندگی عادی فراهم سازد.

در قسمتی از رمان حاضر می‌بینیم که دیوید به آخرین دقایق و لحظات زندگی سلمی اشاره می‌کند؛ موضوعی که نشان‌دهنده پذیرش مرگ سلمی از جانب اوست:

«قبل آن وصل والدتها وأخوها بیوم، استیقظت صباحاً، وکانت میتة...» (سلمی، سلمی... «قلت بسرعة، بهدوء، ثم بدأت أصرخ اسمها» (سلمی، سلمی... «حضنتها، قبلتها، جسدها کانت بارداً، غطیتها» (خلیل، ۲۰۱۶: ۷۶).

در این بخش از رمان، دیوید بعد از مرگ سلمی وی را مورد ندا قرار می‌دهد «سلمی، سلمی...» او را در آغوش می‌گیرد، می‌بوسد و بدن سردش را می‌پوشاند «حضنتها، قبلتها، جسدها کانت بارداً، غطیتها». به کارگیری این اصطلاحات و وجود جمله «کانت میتة» در متن، همگی بیانگر این واقعیت است که وی مرگ سلمی را

در رمان مذکور و ارائه تصویری روشن از حالات روحی و روانی یکی از شخصیت‌های اصلی رمان به نام دیوید، نقش به‌سزایی در شناساندن این رمان و نویسنده آن به مخاطبان و پژوهشگران ایفا کند. در زمینه نظریه تکالیف سوگ جیمز ویلیام وردن نیز فقط یک پژوهش در حوزه ادبیات فارسی انجام گرفته است. ابراهیم ظاهری عیده‌وند در این مقاله که با عنوان «تحلیل شخصیت در رمان جای خالی سلوچ بر اساس نظریه تکالیف (سوگ وردن)» (۱۳۹۸) به چاپ رسیده است، در کنار پرداختن به شرایط اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی حاکم بر جامعه مورد نظر در رمان، شخصیت‌های رمان را با توجه به دیدگاه وردن روانکاو کرده و عوامل تأثیرگذار در اختلالات روحی و روانی این شخصیت‌ها را تحلیل می‌کند. او به این نتیجه می‌رسد که شخصیت‌های رمان بعد از رفتن سلوچ در بازه‌های زمانی مختلف و با توجه به وضعیت روحی و نگرش‌های متفاوتشان، سرانجام همگی هر چهار تکلیف ذکر شده در نظریه وردن را پشت سر می‌گذارند و در آخر به زندگی عادی برگشته و خود را با وضعیت پیش‌آمده وفق می‌دهند. نویسنده همچنین، وضعیت نامناسب اقتصادی خانواده سلوچ را اصلی‌ترین عامل در به تأخیر افتادن پذیرش واقعیت فقدان معرفی می‌کند. بنابراین با توجه به پیشینه و جستارهای صورت گرفته در پایگاه‌های علمی، می‌توان گفت که درباره نظریه تکالیف سوگ جیمز ویلیام وردن نیز در حوزه زبان و ادبیات عربی، تاکنون هیچ پژوهشی انجام نشده است و مقاله حاضر می‌تواند سرآغازی برای کاربست این نظریه و مؤلفه‌های آن در پژوهش‌های بعدی در این حوزه باشد.

۲. تحلیل و کاربست نظریه تکالیف سوگ جیمز ویلیام

وردن در رمان «نسکافیة مع الشریف الرضی»

در حقیقت می‌توان سوگ را یک فرایند درونی دانست که «فرد به تدریج خود را با این واقعیت وفق می‌دهد که عزیزی که تاکنون بخشی زنده از زندگی او بوده، حالا دیگر فقط یک مفهوم و یا یک خاطره است» (کاترال، ۱۳۹۰: ۱۴).

پذیرفته است.

در بخشی دیگر، او خودش را در مواجهه با این حادثه به مردۀ متحرکی تشبیه می‌کند که فقط نفس می‌کشد و برای رسیدن به معشوقه‌اش هر لحظه به سمت مرگ قدم برمی‌دارد:

«في الحقيقة، أنا متّ بموتها. تحوّلت إلى جثة، أو آلة تكرر الأشياء ذاتها حتى تتوقف عن التكرار والعمل لسبب ما. حاولت تقريب ذلك، أعني موتي، لكنني فشلت» (همان: ۱۱).

در این بخش نیز اصطلاح «متّ بموتها» و «تحوّلت إلى جثة» کاملاً به شرایط روحی و جسمانی دیوید اشاره دارد که با مرگ سلمی در واقع کالبد وجودی‌اش تهی گشته و انگیزه زندگی از وی سلب شده است. تکرار واژه «موت» هم از زبان دیوید اشاره به این موضوع دارد که وی مرگ همسرش را کاملاً پذیرفته است.

بنابراین مشاهده می‌شود که دیوید ابتدا کاملاً مرگ سلمی را می‌پذیرد و این واقعیت را قبول می‌کند؛ ولی بعد به دلیل دل بستگی زیاد به وی و برای رسیدن به یک آرامش نسبی درونی، دست به انکار این واقعیت می‌زند. در واقع «انکار معمولاً یک دفاع موقتی است که دیر یا زود جای خود را به پذیرش نسبی می‌دهد» (راس، ۱۳۷۶:

۵۵). پس می‌توان گفت که انکار واقعیت مرگ، درست در نقطه مقابل این تکلیف قرار دارد. برخی افراد به دلایل گوناگون نمی‌توانند به راحتی مرگ عزیزانشان را بپذیرند و با این واقعیت کنار بیایند؛ لذا به انکار واقعیت روی آورده و همه چیز را دروغ قلمداد می‌کنند. پس «انکار ممکن است در چندین سطح تجربه شود و اشکال مختلفی داشته باشد، اما اغلب شامل حقایق فقدان، معنی فقدان، یا برگشت-ناپذیری فقدان می‌شود» (دوریت به نقل از وردن، ۱۳۹۶: ۵۲).

۱-۲. انکار حقایق فقدان

دامنه انکار حقایق فقدان می‌تواند از تحریف خفیف، یعنی تحریف عمدی بخشی از واقعیت و حادثه تا توهم کامل که فرد در یک دنیای

خیالی سیر می‌کند و درک نادرست و غیرواقعی از رویدادهای پیرامون دارد، در نوسان باشد. لذا سطح انکار افراد، متفاوت است و می‌تواند تا جایی پیش برود که به توهم بیانجامد. در این نوع از انکار، فرد سوگوار اغلب ممکن است که متوفی را در همه چیز و همه‌جا تجسم کند و با او صحبت کند (همان).

دیوید بعد از مرگ سلمی، نمی‌تواند به راحتی با مرگ او کنار بیاید؛ لذا دچار روان‌پریشی و توهم می‌شود که در اصطلاح روان‌پزشکی سایکوتیک نام دارد. او در همه جا سلمی را می‌بیند و در خیال خود با وی سخن می‌گوید. در حقیقت می‌توان گفت که روان‌پریشی نوعی از اختلالات روانی است که «ویژگی اصلی آن در افراد مبتلا، از دست دادن ارتباط با واقعیت و خلق یک زندگی در دنیای خیالی خودشان است. این وضعیتی است که معمولاً بر آن، نام دیوانگی یا جنون گذارده می‌شود» (سل و ناگاس وامی، ۱۳۸۷: ۱۹). این وضعیت به وضوح در دیوید نیز دیده می‌شود:

«لكن سلمی معي. تتحدث لي، تذکرنی بأشیاء علیّ القیام بها، أو تنبّهني عندما أقرب من خطر ما، يحدث هذا كثيراً. في مرة، کدت أسقط في النهر، لم أنتبه إلى حافظه، لولا أنها شدتني من ذراعي وهي تصرخ «دافيد، احترس» (خليل، ۲۰۱۶: ۱۱).

«أصنع لها القهوة كل صباح. أراها غالباً ما تقف أمام النافذة، تفتح النافذة، شعرها يتحرك مع نسيمات الهواء» (همان). در این بخش از رمان، روان‌پریشی دیوید به وضوح دیده می‌شود. جایی که دیوید همه جا همسر مرده‌اش را همراه خود می‌بیند «لكن سلمی معي»، با او سخن می‌گوید «تتحدث لي» و هر صبح برایش قهوه درست می‌کند «أصنع لها القهوة كل صباح». پس مشخص می‌شود که دیوید پس از مواجهه با سوگ و داغ‌دیدگی عزیزش، متوهم شده و دیگر نمی‌تواند به راحتی با دنیای واقعی ارتباط برقرار کند.

اموال، جلوه‌گر می‌شود» (فرجی، ۱۳۷۵: ۵۷).

۲-۱-۳. انکار برگشت‌ناپذیر بودن فقدان

در نوع آخر انکار هم، برخی از افراد با انکار برگشت‌ناپذیر بودن مرگ، باعث می‌شوند تا تکلیف اول سوگواری به طور کامل انجام نشود. در این نوع انکار، فرد کاملاً مرگ را انکار کرده و می‌گوید که هیچ اتفاقی نیافتاده است و عزیزش پس از مدت زمانی باز خواهد گشت (وردن، ۱۳۹۶: ۵۳).

در رمان حاضر، این نوع از انکار را زمانی مشاهده می‌کنیم که دیوید به دلیل عشق و علاقه زیادی که به همسر عراقی‌اش سلمی داشت، ابتدا مرگ وی را نمی‌تواند باور کند و با وجود دیدن قبر سلمی، او را همواره همنشین و همراه خود می‌داند و این مرگ را امری واهی به حساب می‌آورد:

«لم یکن هناك ضرورة لزيارة قبرها، أزوره لأنها أرادت ذلك، أن يكون لها قبر في هولندا قريب مني وأزوره بانتظام. زيارة قبرها تذكري بموتها. لا أراها، ولا أشعر بها هناك. وفي كل مرة أزور قبرها أسأل نفسي: ما جدوى الذهاب إلى هذا المكان، إذا كانت سلمى معك؟!» (خليل، ۲۰۱۶: ۱۱).

در جای دیگری از رمان می‌بینیم که دیوید به خاک سپرده شدن سلمی را با چشم خود می‌بیند، جایی که کمال، برادر سلمی او را به خاک می‌سپارد، ولی وی نمی‌تواند این سفر همیشگی همسرش را باور داشته باشد؛ لذا همواره او را در کنار خود می‌بیند:

«لقد دفنتها، وكما كان يبكي، ونزل تابوتها إلى حفرة، حدث كل هذا بالفعل، أعرف، ولكني لم أبلِّ، لا أريد أن أصدق أنها كانت في ذلك التابوت. وكنت على حق. سلمى هنا معي» (همان: ۱۶).

«نزلت إلى قبرها أمام عيني، لكنني لم أصدق موتها» (همان: ۷۷).

در این دو مثال عبارت‌های «لا أريد أن أصدق أنها كانت في ذلك التابوت» و «لم أصدق موتها» اشاره‌ای به انکار برگشت‌ناپذیر بودن

۲-۱-۲. انکار معنی فقدان

نوع دوم انکار که افراد از آن برای آرام کردن خود در مقابل فقدان عزیزانشان استفاده می‌کنند، انکار معنی فقدان است. این انکار که به «فراموشی انتخابی» نیز معروف است، بدین معنی است که فرد داغدار آگاهانه دست به فراموش کردن فرد متوفی زده و جایگاه وی را کم‌اهمیت جلوه می‌دهد و نسبت به او بی‌اعتنا می‌شود؛ به عنوان مثال می‌گوید که «او پدر یا همسر خوبی نبود» یا «ما در زندگی مشترک اصلاً با هم خوب نبودیم». همچنین ممکن است در این نوع از انکار، فرد سوگمند تمام وسایل متوفی را کنار بگذارد و یا آتش بزند تا چیزی از گذشته به یاد نداشته باشد (وردن، ۱۳۹۶: ۵۳). لذا ما می‌بینیم که «فرد به گونه‌ای حادثه‌روی داده را فراموش و سعی می‌کند هر نشانه‌ای را که یادآور فرد از دست رفته است، از بین ببرد» (ظاهری عبده‌وند، ۱۳۹۸: ۱۵۴).

این نوع از انکار نیز کاملاً در رمان مشهود است. هنگامی که دیوید بعد از خاکسپاری سلمی به خانه برمی‌گردد و وی را در خانه نمی‌بیند، از نهایت اندوه و درماندگی، آتش روشن کرده و همه جا را به آتش می‌کشد:

«عندما عدت إلى المنزل ولم أجدها، فكّرت أن أحرق المنزل، جمعت كل أشياءها حولي، ملابسها، عطورها، رسوماتها، أحذيتها، كتبها... وأشعلت النار فيها، في كل المنزل، ووقفت، وأنا أنظر لكل شيء وهو يحترق» (خليل، ۲۰۱۶: ۷۷).

«حرق كل شيء لسلمى، لم يبق من كل هذا إلا صوراً نسبتها في لحظة جنوني في أحد الأدراج» (همان: ۸۱).

در واقع افسردگی شدید که دیوید بعد از مرگ سلمی از آن رنج می‌برد، باعث شده بود تا وی دست به چنین اقداماتی نامعقول و پرخاشگرانه بزند؛ چراکه پرخاشگری یکی از نتایج افسردگی به حساب می‌آید و از نظر روان‌شناختی «رفتاری است به منظور آسیب رساندن یا معدوم ساختن کسی یا چیزی. در اکثر نقاط جهان، پرخاشگری اغلب به صورت خشونت و عمل تخریبی علیه افراد یا

فقدان از سوی دیوید است؛ چراکه وی مرگ سلمی را به طور کامل انکار می‌کند. لذا به اعتقاد وردن گذر از اولین تکلیف سوگواری، زمان‌بر است و این زمان است که فرد را قادر می‌سازد تا خودش را با شرایط وفق دهد. (وردن، ۱۳۹۶: ۵۶).

۲-۲. تکلیف دوم: گذر از درد سوگ

هنگامی که انسان یکی از عزیزان خود را از دست می‌دهد، به دلیل دلبستگی و وابستگی شدید به وی، دچار غم و اندوه و درد می‌گردد. داشتن بخشی از اندوه و درد در افراد سوگوار، امری طبیعی است و احتیاج به زمان است تا وی از این شرایط خارج شود. بنا به گفته پارکس «کسانی که دچار غم و اندوه هستند، شبیه یک حیوان زخمی‌اند که نیاز به مراقبت و حمایت دارند. لذا دوستان و اعضای خانواده، نزدیک‌ترین افرادی هستند که می‌توانند در این دوره به وی یاری رسانند» (توچندات، بی‌تا: ۱۶). درد در افراد سوگوار می‌تواند به صورت درد جسمانی و یا درد عاطفی و رفتاری باشد و ضروری است که این درد به رسمیت شناخته شده و در راستای برطرف کردن آن، اقدامی صورت پذیرد (وردن، ۱۳۹۶: ۵۶).

دیوید نیز بعد از مرگ سلمی به مرده متحرکی تبدیل می‌شود که هیچ انگیزه‌ای برای زندگی ندارد. او قوام وجودی‌اش را با سلمی می‌یافت که اکنون این انرژی از وجودش خالی شده و وی منتظر مرگی است که او را به سلمی برساند:

«في الحقيقة، أنا متّ بموتها. تحوّلت إلى جثة، أو آلة تكرر الأشياء ذاتها حتى تتوقف عن التكرار والعمل لسبب ما». (خلیل، ۲۰۱۶: ۱۱).

«في كل محاولة للموت، شيء يموت مني، ينتهي تماماً. شيء في روحي. لقد متّ على دُفعات» (همان: ۱۲).

جمله‌های «أنا متّ بموتها. تحوّلت إلى جثة» و «لقد متّ على

دُفعات» به خوبی عدم دلبستگی دیوید به ادامه زندگی را نشان می‌دهد؛ موضوعی که وی را به سوی پایان دادن به زندگی سوق می‌دهد: «في كل محاولة للموت، شيء يموت مني». بعد از مرگ سلمی او هر لحظه احساس تنهایی و بی‌کسی می‌کند: «بعد موت سلمی، شعرت بالوحدة» وضعیتی که ناشی از درد فقدان یار است و سبب می‌شود تا وی روانه بیمارستان شود:

«بعد موت سلمی، شعرت بالوحدة. الوحدة التي لم أعرفها من قبل. في المستشفى، كنت بين حي وميت بسبب الدواء» (همان: ۹۸).

بعد از این واقعه زمان هم برای دیوید بی‌ارزش شده و زندگی بی‌معنا می‌شود: «لا أعرف كيف كان يمضي يومي» و وی به حالتی دچار می‌گردد که مابین مرگ و زندگی در نوسان است «بين حي وميت». لذا او دارای یک شخصیتی منزوی و درونگرا می‌گردد که از جمله نشانه‌های آن در علم روان‌شناسی این است که فرد «از ارتباط اجتماعی پرهیز می‌کند و شدیداً تمایل به گوشه‌نشینی و انزواطلبی دارد» (لوری، ۲۰۱۴: ۵۵).

«لا أعرف كيف كان يمضي يومي، لكنني كنت، أحياناً، أنسى حتى سلمی، وأنظر في الفراغ، أتأمل الفراغ، لا أرى شيئاً، لا أفكر بشيء سوى الفراغ. بين حي وميت» (خلیل، ۲۰۱۶: ۹۸).

در این قسمت از متن، کلمه «الفراغ» که سه بار تکرار شده است، به خوبی نشانگر همین انزواطلبی و گوشه‌گیری دیوید است.

گاهی به وضوح دیده می‌شود که افراد داغ‌دیده، برای این که آرامش خود را از دست ندهند و زودتر به شرایط عادی زندگی برگردند، درد فقدان را انکار کرده و نادیده می‌گیرند. در این شرایط است که آن‌ها دست به کنش‌هایی می‌زنند تا همچون مصرف قرص‌های مسکن، به صورت موقت دردشان کاهش یابد. پرهیز از فکرهای دردناک، پرداختن به فکرهای خوشایندی که از متوفی به یاد دارند، تبدیل کردن متوفی به انسانی آرمانی و بی‌عیب، پناه بردن بردن به

درک کرده و در پی وفق یافتن با این شرایط جدید باشند. لذا «انطباق با محیط برای افراد گوناگون بسته به نوع ارتباط آن‌ها با متوفی و نقش‌هایی که متوفی بر عهده داشته است معانی متفاوتی دارد» (معمدی، ۱۳۸۶: ۲۵۸).

در رمان «نسکافیة مع الشریف الرضی» شخصیت دیوید بعد از مرگ سلمی دیگر همان انسان سابق نمی‌شود و نمی‌تواند خودش را با نبود سلمی سازگار کند. فشار روانی ناشی از این ضایعه باعث می‌شود تا وی دچار اختلال اضطرابی شود که از جمله نشانه‌های آن در فرد بیمار «هراس، ترس‌های خاص بی‌مورد، وسواس و واکنش‌های اجباری» است (تاسیگ و دیگران، ۱۳۸۶: ۲۴۱).

«تحابلیت علی الأدویة والأطباء کثیراً، مثل طفل یرید أن یرف این هو، وما هو مصیره فی هذه اللعبة. قلق وخائف طوال الوقت من کل شیء» (خلیل، ۲۰۱۶: ۸۰).

در این بخش از رمان عبارت «قلق وخائف طوال الوقت من کل شیء» این اختلال روانی و هراس دیوید را بیان می‌کند.

همچنین در بخشی دیگر دیوید از همسایه‌اش «ریناتا» می‌خواهد که پیشش بماند: «ریناتا، ابقی معی أرجوک»؛ چراکه از شیخ فرد مرده‌ای به نام هنریت می‌ترسد: «خفت من شیخ هنریت» همه این موارد نشان از وجود اختلال اضطرابی در دیوید است:

«ریناتا، ابقی معی أرجوک» قلت لها، خفت من شیخ هنریت، لا أعرف لماذا!! كانت الساعة عندها الثانية بعد منتصف الليل. ظلت ریناتا حتی الصباح معی» (همان: ۸۹).

همچنین در پی این واقعه، به تدریج نشانه‌هایی از بیماری زوال عقل در وی پدیدار می‌شود و او نمی‌تواند همه چیز را به طور واضح و روشن به یاد داشته باشد و به اصطلاح فراموش کار می‌گردد. در واقع «زوال عقل اصطلاحی است که برای توصیف حالتی به کار می‌رود که در آن مجموعه‌ای از وظایف گوناگون مغز مثل: حافظه، اندیشه، فهم، زبان، برنامه‌ریزی و شخصیت تا تخریب با مرور زمان در معرض خطر قرار می‌گیرد» (غراهام و وارنر، ۲۰۱۳: ۲).

سرگرمی‌های گوناگون و سفر کردن، از جمله رفتارهایی است که افراد سوگوار برای گذر سریع از این درد مصیبت انجام می‌دهند (وردن، ۱۳۷۷: ۲۸).

در رمان حاضر نیز دیوید برای گذر از درد مصیبت وفات سلمی به مسافرت می‌رود:

«سافرت إلى لندن، وعدت کما ذهبت. التقيت أصدقائي وسلمي القدامی هناك، لم تتحسن حالتي ولم أشعر بالراحة» (خلیل، ۲۰۱۶: ۸۸).

یا در آلبوم ذهنش، عکس‌هایی که با سلمی گرفته بود را مرور می‌کند و خاطرات خوش گذشته را از ذهن می‌گذارند:

«أنا وسلمي في مقهى، أنا وسلمي نقرأ، أنا وسلمي أمام لوحتها، أنا أقبل سلمی وهي تضحك بخجل، وأنا أجلس وأقرأ كتاباً وفي فمي سيجارة وأنظر إلى سلمی وهي تلتقط لي هذه الصورة» (همان: ۸۱).

وی همچنین برای کاستن از درد این مصیبت و سوگ، کتاب می‌خواند «أقلب بكتاب الشریف الرضی» و به موسیقی گوش می‌دهد: «أنصت، فقط، إلى الموسيقى».

«بین حی ومیت، أنصت، فقط، إلى الموسيقى، وأفهمها. أنصت إلى موسیقی تشیکوفسکی، شوبان، فیفالدی، کما کانت تنصت لها سلمی وهي ترسم، وتقرأ. أجلس علی کرسی خشبی قرب النافذة وأقلب بكتاب الشریف الرضی» (همان: ۹۹).

همه این کارها و رفتارها برای گذر سریع از درد سوگ انجام می‌گیرد تا بلکه دیوید بتواند به زندگی عادی برگردد؛ ولی باز هم هیچ یک از این کارها نمی‌تواند غم مصیبت را از وی دور سازد و فکر و خیال سلمی را از ذهن او پاک کند.

۲-۳. تکلیف سوم: سازگاری با دنیای بدون متوفی

سازگار شدن با محیط بدون متوفی به زمان نیاز دارد. برخی افراد به دلایل گوناگون، سریع با این فقدان کنار می‌آیند و برخی دیگر نیز مدت زمان زیادی طول می‌کشد تا معنای زندگی بدون فرد متوفی را

تقریباً از هر ده نفر افراد مبتلا به افسردگی شدید، یک نفر اقدام به خودکشی می‌کند» (ولبرت، ۲۰۱۴: ۱۲۷).

دیوید نیز به دلیل همین افسردگی شدید، چندین بار اقدام به خودکشی می‌کند که هر دفعه با دخالت دوستانش از مرگ نجات می‌یابد:

«حاولت تقرب ذلك، أعني موتي، لكنني فشلت» (خلیل، ۲۰۱۶: ۱۱).

«هیخو، لم يفارقني منذ محاولة الانتحار الأولى. معي دائماً، خاصة بعد خروجي من المستشفى» (همان: ۱۵).

«محاولة بائسة أخرى للموت باءت بالفشل هناك، سرقت دواءً لمرضى آخرين، وتناولته دفعة واحدة» (همان: ۸۰).

«لا أستطيع العيش دون سلمى» (همان: ۹۸).

در بخش‌های حاضر از رمان، وجود فعل «حاول» و مصدر «محاولة» و همچنین استفاده از کلمه‌های «الانتحار» و «الموت» بیانگر این است که دیوید اقدام به خودکشی کرده است. جمله «لا أستطيع العيش دون سلمى» از زبان دیوید نیز این موضوع را کاملاً تأیید می‌کند.

بنابراین در این رمان، دیوید سرانجام نمی‌تواند خودش را با وفات همسرش که همه هستی‌اش بود، وفق داده و با دنیای بدون او سازگار شود؛ لذا بعد از چندین بار تلاش نافرجام برای خودکشی، در نهایت این اقدام خود را عملی کرده و با هدف دیدار سلمی در دنیای دیگر، به زندگی خود پایان می‌دهد:

«والآن، أنا ممدّد على سريري. أرتدي كل ملابس وحذائي. لم أترك رسالة. وضعت علب الدواء إلى جانبي، وبهذا سيحزرون أنني انتحرت. ليست المحاولة الأولى. ولن يتفاجأ أحد على ما أظن.

هل أرى سلمى قريباً؟ بعد قليل؟ هل ستتحول إلى فراشتين، عصفورين؟

كانت حياتي يوم وانتهى. هكذا أراها الآن. وحياتي مع سلمى يوم

این وضعیت دیوید را آمنه از زبان خدمتگزار ساختمان، یعنی سمیره، چنین توصیف می‌کند:

«زوجي يقول إن دافيد مريض في عقله. حتي سميرة لا يتذكرها أحياناً: «مَنْ أنت؟» يسألها قبل أن يسمح لها بالدخول، وعندما تخبره أنها سميرة جارته وجاءت لتنظيف الشقة، يفكر قليلاً، بيتسم، ويرحب بها.» (خلیل، ۲۰۱۶: ۱۴-۱۳).

در اینجا نیز جمله «مريض في عقله» اشاره به بیماری زوال عقل در دیوید دارد؛ موضوعی که باعث می‌شود تا وی گاهی حتی همسایه‌اش، سمیره را هم به یاد نداشته باشد: «حتي سميرة لا يتذكرها أحياناً: مَنْ أنت؟»

افسردگی شدید دیگر بیماری روانی است که دیوید بعد از مرگ سلمی از آن رنج می‌برد؛ موضوعی که خودش نیز به آن اشاره می‌کند:

«مريضی كان حالة «مشوّقة» لطالب مثابر مثل هيخو، و من هنا بدأت ودامت علاقتي معه» (همان: ۱۵).

وی همچنین دیدن مادر بزرگ و سلمی را در بیداری که خیالاتی بیش نیست، یکی از عوامل همین بیماری و افسردگی‌اش می‌داند: «أصبحت رؤية جدّتي وسلمى مصدر إرهابي».

«الموتی یزدادون من حولي، تطهر جدتي لفترة طويلة في اليوم، أكثر من السابق، وسلمى أحياناً. أصبحت رؤية جدّتي وسلمى مصدر إرهاب لي. ما الفائدة أني أراها وأعلم أنها ليست هي؟» (همان: ۸۵).

«وهرت من هذه الجلسات بحجة: تصبيني بالغثيان. تزيدني كآبة ورغبة في الإنتحار» (همان: ۹۸).

بنابراین در متن بالا کلمات «إرهاب»، «الغثيان» و «كآبة» به‌خوبی بیانگر افسردگی موجود در شخصیت دیوید است که در واقع یکی از عوامل خودکشی به حساب می‌آید؛ لذا همین بیماری «گاهی به یک بیماری کشنده تبدیل می‌شود؛ هنگامی که فکر خودکشی به سراغ بیمار می‌آید. این یک امر رایج در بین افراد مبتلا به افسردگی است.

۲-۳-۲. سازگاری درونی

در سازگاری درونی، فرد داغدیده باید بتواند به تعریف جدیدی از خود دست یابد و عزت نفس و روحیه خود را برای مواجه شدن با موقعیت‌های جدید ارتقا دهد. لذا در این شرایط «نه‌تنها داغدیده مجبور به سازگاری با نقش‌هایی است که قبلاً توسط متوفی انجام می‌شده، بلکه مرگ، آن‌ها را با چالش سازگاری با احساسات شخصی خودشان نیز روبرو می‌کند» (وردن، ۱۳۹۶: ۶۰).

نمونه‌ای از سازگاری درونی در رمان، جایی است که شخصیت اصلی رمان، یعنی آمنه، با مرگ همسرش، ابراهیم، مواجه می‌شود. او بعد از مرگ ابراهیم، کاملاً خودش را با این واقعه وفق داده و به تعریف جدیدی از خود و زندگی دست می‌یابد. در این رمان آمدن جمله «بداية حياة جديدة بدون إبراهيم» اشاره به همین سازگاری درونی در آمنه دارد.

«عندما عدت إلى بيتي، شعرت أنني قد وصلت إلى مكان آخر لا أعرفه. عرفت أن هناك بداية حياة جديدة بدون إبراهيم» (خليل، ۲۰۱۶: ۵۵).

آمنه همچنین سعی می‌کند دوباره اعتماد به نفس از دسته رفته‌اش را بازیابد و شخصیتش را دوباره احیا کند؛ شخصیتی که از دوران کودکی تحت تأثیر محیط نابسامان خانوادگی و اجتماعی که مردسالاری و زن‌ستیزی در آن بیداد می‌کند، خوب شکل نگرفته و در نتیجه نقش‌های فردی و اجتماعی او را در زندگی تحت الشعاع قرار داده است. وی در این مرحله از حیاتش دل به فردی به نام عباس داده و مدت زمانی را در خیال این علاقه خود به عباس به سر می‌برد:

«تعلقت بعباس. هذا ما حدث بالفعل، أشعر بضيق إن لم أره يوماً. بدأت أهتمّ بنفسی واشتریت ملابس جديدة» (همان: ۸۷).
نویسنده با آوردن عبارت «تعلقت بعباس» می‌خواهد همین سازگاری درونی در شخصیت آمنه را بیان کند که بعد از مرگ همسرش در پی سازگاری با این موضوع است.

آخر لن ينتهي. سأذهب إليها الآن. حالاً.

أغمضت عيني. وتوقف كل شيء» (همان: ۱۰۵-۱۰۴).

در متن بالا دیوید با خوردن تعدادی قرص به حیات خود پایان می‌دهد: «وضعت علب الدواء إلى جانبي، وبهذا سيحزون أنني انتحرت». لذا عبارت «علب الدواء» و کلمه «انتحرت» و آوردن جمله «أغمضت عيني. وتوقف كل شيء» به وضوح خودکشی و مرگ دیوید را به تصویر می‌کشد.

در نظریه وردن، سازگاری با دنیای بدون متوفی می‌تواند به صورت سازگاری بیرونی، سازگاری درونی و سازگاری معنوی باشد.

۲-۳-۱. سازگاری بیرونی

در سازگاری بیرونی، فرد سوگوار در تلاش است تا نقش‌های جدید اجتماعی و عاطفی‌ای که پس از مرگ متوفی برای وی ایجاد شده را بر عهده گرفته و عملکردها و رفتارهایش را با این شرایط جدید تنظیم سازد؛ به عنوان مثال پس از مرگ پدر خانواده، همسر و فرزندان وی در تلاشند تا هزینه‌های زندگی را تأمین کنند و نقش‌هایی را که پدر ایفا می‌کرد را بین خود تقسیم سازند تا زندگی از چرخه طبیعی خود خارج نشود.

در رمان مذکور، نمونه‌ای از سازگاری بیرونی، نقشی است که پدر آمنه بعد از کشته شدن برادرش «موفق» به دست عاملان رژیم، ایفا می‌کند و هزینه‌های زندگی برادرش را پرداخت کرده و سعی دارد تا جای خالی وی را برای خانواده‌اش پر کند:

«اقتيد عمي موفق من منزله أمام أعين زوجته وأولاده. وتهمته كانت انتماء لحزب الدعوة. حياتنا تغيرت تماماً بعد ذلك وأصبح أبي مسؤولاً عن عائلة عمي أيضاً» (همان: ۳۴).

جمله «أصبح أبي مسؤولاً عن عائلة عمي أيضاً» اشاره به همین سازگاری بیرونی است که پدر آمنه بعد از مرگ برادرش ایفا می‌کند.

سادوک، ۱۳۷۱: ۱۲۷-۱۲۶). یکی از عوامل این اختلال نیز می‌تواند به دوران کودکی فرد مربوط شود که وی در بین خانواده خود با سردی روابط عاطفی و نامهربانی مواجه شده و یا این که شاهد طلاق پدر و مادرش و در نتیجه بی‌پناهی و سردرگمی بوده است. این مورد را به وضوح در مورد شخصیت دیوید مشاهده می‌کنیم؛ جایی که وی به دلیل طلاق والدینش با مادر بزرگش بزرگ شده و همواره از کمبود عاطفه و محبت رنج برده است.

«كنت صغيراً عندما انفصل والداي، حوالي سبع سنوات. لا أذكر شيئاً عن تلك الفترة. وهذا جيد. لكنّ التنقل بينهما أهلكني في البداية حتى استقرّ أبي في أمستردام وانتقلت مع والدتي إلى بيت جدّتي في ماسترخت. كنت طفلاً حزيناً، صامتاً طوال الوقت، ولا أحب اللعب مع أحد. بيتي الوحيد كان الكتاب، مكتبة جدّي» (خلیل، ۲۰۱۶: ۲۰).

«لكن انفصالهما شقني إلى نصفين، نصفين غير متساويين بعيدين عن بعضهما، الفراغ بينهما كان يتسع كل يوم ولا أحد يمكنه ملأه، سده، أو حتى إصلاحه» (همان: ۲۲).

در متن مذکور دیوید به جدایی پدر و مادر و در نتیجه آوارگی خود اشاره می‌کند: «كنت صغيراً عندما انفصل والداي»، «لكنّ التنقل بينهما أهلكني في البداية» وی همین موضوع را عاملی در ناسازگاری و بی‌ثباتی شخصیت خود می‌داند: «لكن انفصالهما شقني إلى نصفين».

عامل دیگری که می‌تواند در شکل‌گیری شخصیت دیوید در دوران کودکی تأثیر منفی داشته باشد، وقوع جنگ جهانی دوم است که وی در دوران کودکی شاهد آن بوده است: «الحرب غيرتنا جميعاً».

«كنا نلظ بيأس من خلف النافذة إلى الجنود الألمان وهم يمشون في شوارع ماسترخت، وسمعنا عندها: بالموت. الحرب غيرتنا جميعاً، غيرت المكان، أصبحت ماسترخت مدينة أخرى لا نعرفها، والخوف في كل مكان» (همان: ۲۰).

برگشتن به عراق «سعود إلى العراق» و زندگی دوباره در آن، آخرین کاری است که آمنه برای سازگار شدن با زندگی بدون ابراهیم و رهایی از غم غربت انجام می‌دهد:

«في طريق العودة إلى شقتي، كنت أفكر كثيراً، لا أسمع ماذا يقول أحمد، وعند وصولنا كنت قد اتخذت قراراً بالفعل مرة أخرى «سأذهب إلى الناصرية» قلت لأحمد. «سعود إلى العراق». خلال ثلاثة أشهر ربّ أحمد كل شيء لذلك» (همان: ۱۰۱).

ولی شخصیت دیوید به گونه‌ای است که بعد از مصیبت رخ داده، سازگاری درونی در وی دیده نمی‌شود و او نمی‌تواند دوباره به زندگی بازگردد و شخصیت جدیدی را برای خود ترسیم سازد؛ لذا از مردم و حتی آشنایان کناره‌گیری کرده و انزواطلب می‌شود:

«باقي أفراد عائلتي لا علاقة لي بهم، حتى أولاد خالتي الذين تربيت معهم. حتي والد هيخو أخي غير الشقيق، لم تكن لي علاقة متينة معه» (همان: ۱۵).

«كنت بعيداً عن جميع المرضى، حتى في جلسات المرضى الجماعية. لا أطيق سماع شكوى الناس، لذا لم أنصت لهم، كنت حاضراً غائباً» (همان: ۹۸).

«وأنظر في الفراغ، أتأمل الفراغ، لا أرى شيئاً، لا أفكر بشيء سوى الفراغ. بين حي وميت» (همان).

در متن حاضر وجود جمله‌های «باقي أفراد عائلتي لا علاقة لي بهم»، «لا أطيق سماع شكوى الناس» و آوردن کلمه «الفراغ» تصویرگر همین انزواطلبی و عدم سازگاری درونی شخصیت دیوید است.

در حقیقت از نظر علم روان‌پزشکی، دیوید بعد از مرگ همسرش دچار اختلال شخصیت اسکیزوئید می‌شود. «شخصیت اسکیزوئید در نظر دیگران، مردم‌گریز، منزوی، تنها، درونگرا، غیراجتماعی و خیال‌پرداز است و دارای دوستان نزدیک اندکی است» (کاپلان و

سلمی آمنت بك، كانت تصلي لك كل يوم، اشفها الآن، أحيها الآن، الآن، لا تأخذها مني ... أرجوك». ردّدت هذا طويلاً، ربما لساعات دون أن أشعر، ولم يسمعي ربّ سلمی. كان هذا سبباً آخر كافيّاً لأنساه ولا أفكر به نهائياً» (خليل، ۲۰۱۶: ۷۶).

در اینجا جمله «هذا سبباً آخر كافيّاً لأنساه ولا أفكر به نهائياً» رسیدن به خداناباوری و عدم سازگاری معنوی شخصیت دیوید بعد از مرگ سلمی را به خوبی نشان می‌دهد.

۲-۴. تکلیف چهارم: تغییر جای متوفی از نظر عاطفی

آخرین تکلیفی که جیمز وردن برای افراد داغ‌دیده در نظر می‌گیرد، تغییر جای متوفی از نظر عاطفی است. این تکلیف بدین معناست که فرد سوگوار باید به این درک برسد که نباید همه تمرکزش را معطوف به گذشته‌اش از متوفی کند. لذا وی باید در کنار حفظ و پرداختن به خاطرات متوفی و احساساتش نسبت به او، در قوه مخیله و لایه‌های ذهنش جایی را برای عزیزان دیگری که در قید حیات هستند، در نظر گرفته و آن‌ها را نیز جزئی از دارایی‌های وجودی خود بداند. لذا اگر فرد تکلیف چهارم را به خوبی انجام دهد، می‌تواند به جای فرد متوفی به افراد دیگری نیز دلبسته و عشق و احساساتش را معطوف به آن‌ها سازد؛ امری که سبب می‌شود وی دوباره زندگی خود را از سر بگیرد.

در رمان حاضر بعد از مرگ سلمی، آشنایی با نوه یکی از همسایه‌ها که دختر بچه‌ای خردسال به نام «رز» است، همچون قرصی موقتی و آرامش‌بخش، اندکی از آلام دیوید می‌کاهد و وی اندکی از خلأ عاطفی سلمی را با «رز» جبران می‌کند:

«كلما زارت «روز» جدّتها، تأتي لزيارتي. تحكي لي قصصاً لا أفهمها، نضحك، نلعب، نركض خلف بعضنا. ورياناتا تراقبنا وتبتسم لنا من بعيد، دون أن تقول كلمة، وهذا رائع حقاً.

روز تحب الكتب، القصص، أشترني لها بين الحين والآخر كتباً. ظهورها في حياتي أعاد لي شغفي بكتب جدّي وأيام طفولتي»

در واقع محصول جنگ به غیر از نابودی چیز دیگری نیست و شکست‌خوردگان واقعی آن فقط مردم عادی هستند که نتایج آن را تا آخر عمر در روح و روان و جسمشان خواهند دید: «انتهت الحرب، ولم تنته»، «ذاكرة الحرب لا تنتهي»؛ همان چیزی که دیوید نیز به آن دچار شده بود و تأثیرش را در مواجهه با موقعیت‌های مختلف زندگی مشاهده می‌کرد «ذاكرتي ظلت تحمل مآسي الحرب معها»: «انتهت الحرب، ولم تنته. الخراب في كل مكان. ذاكرتي ظلت تحمل مآسي الحرب معها، والخوف، وموت جدّتي. ذاكرة الحرب لا تنتهي. أه الحرب، يبدو أن الحروب تبدأ ولا تنتهي، تبدأ فقط.» (همان: ۲۱).

۲-۳-۳. سازگاری معنوی

سازگاری معنوی نوع دیگری از سازگاری است که بیشتر مربوط به اعتقادات و باورهای فرد داغ‌دیده از دنیایی است که پس از مرگ متوفی دیگر تغییر یافته و معنایش برای وی عوض شده است. «فقدان ناشی از مرگ ممکن است ارزش‌های بنیادی و اعتقادات فلسفی شخص درباره زندگی را به مخاطره بیفکند، اعتقاداتی که تحت تأثیر خانواده ما، هم‌قطاران ما، تعلیم و تربیت ما، مذهب ما و نیز تجربیاتمان در زندگی شکل گرفته است» (وردن، ۱۳۷۷: ۳۱).

عدم سازگاری معنوی در شخصیت دیوید در جایی دیده می‌شود که دیوید بعد از مرگ سلمی، هنگامی که با جسد وی مواجه می‌شود، با امید به زنده شدن سلمی به درگاه پروردگار روی آورده و سعی در ابراز اعتقادات نهفته خود و اعتقاداتی دارد که سلمی با وجود زندگی در دنیای غرب، با تمام وجود آن‌ها را حفظ کرده و محکم پای آن‌ها ایستاده بود؛ ولی چون نتیجه‌ای حاصل نمی‌شود پا بر روی تمامی این اعتقادات گذاشته و قید همه چیز را می‌زند:

«أمسكت الصليب الذي كان قرب السرير ورفعته إلى السماء «أيها الرب، لا أصدّقك، لا أشعر بك، لكن سلمی كانت مؤمنة بك، مؤمنة بك جداً. ردّ روحها لها، لا تأخذها مني، لست بحاجة لها.

(همان: ۸۱).

«الحیة یجب أن تستمر...» یردد هیخو و آخرون» (همان: ۹۹).

گاهی مشاهده می‌شد که برخی افراد در مواجهه با فرد داغدار از وی می‌خواهند که کاملاً خاطرات گذشته از متوفی را از ذهنش دور ریخته و زندگی جدیدی را شروع کند. به گفته وردن این طرز فکر کاملاً اشتباه بوده و می‌تواند در آینده بر رفتارها و عملکردهای فرد تأثیر بگذارد؛ لذا باید سعی شود تا در کنار حفظ محتویات گذشته، از زمان حال نیز غافل نشده و به صورت گام به گام جلو رفت.

این بخش از دیدگاه وردن در رمان، جایی است که پیتر سعی می‌کند تا دیوید را با گذشته‌اش ارتباط دهد و خاطرات گذشته را در وی زنده سازد؛ کاری که می‌تواند گامی در راستای بازگشت دوباره به زندگی باشد؛ چرا که انگیزه برای زندگی دوباره، در کنار حفظ گذشته معنا می‌یابد:

«انتقلت إلى أوتريخت، إلى شقتي هذه. السكن كان قريباً من منزل صديقي بيتر وهذا هو المطلوب. حمل صديقي بيتر معه أشياء من شقتي القديمة، أشياء تخص سلمى وتخصني «أيامك الجميلة مع سلمى لا يجب أن تخاف منها بعد الآن» قال بيتر» (همان: ۹۹).
جمله «أيامك الجميلة مع سلمى لا يجب أن تخاف منها بعد الآن» از زبان پیتر به این موضوع اشاره دارد که دیوید نباید به صورت کامل، خاطرات گذشته را از ذهنش پاک کند.

بنابراین می‌توان گفت که فشارهای روحی ناشی از جدایی و فقدان مثل طلاق، فوت همسر، دوست و نزدیک، شدیدترین فشارهای روحی در زندگی یک فرد به حساب می‌آید. به همین خاطر در ابتدای بروز چنین حوادثی فرد نیازمند مراقبت و حمایت‌های عاطفی نزدیکان است (ابراهیم، ۱۹۹۸: ۱۱۱). وردن نیز معتقد است یک فرد داغدار و آسیب‌دیده روحی، همانند یک فرد بیمار است که نیاز به مراقبت دارد و مشاور باید گام به گام با وی همراه شده و او را در مسیر بازگشت به زندگی، یاری رساند؛ پس با این وجود، می‌توان نتیجه گرفت که «تکالیف زمانی کامل می‌شوند که فرد داغدار فقدان

«كنت قد اشتريت لها لعبة باري» (همان: ۸۵).

در متن حاضر، فعل‌های «نضحك»، «نلعب» و جمله «نركض خلف بعضنا» به وضوح نشان می‌دهد که دیوید پس از آشنایی با «رز» کمی از دنیای گوشه‌گیری و انزواطلبی خارج شده و محبت خود را معطوف به این دختر بچه می‌کند؛ تا جایی که برایش کتاب می‌خرد «أشترتي لها بين الحين والآخر كتاباً»، اسباب‌بازی می‌خرد «كنت قد اشتريت لها لعبة باري» و بدین گونه مدتی از فکر کردن به سلمی و اندوه مرگ او فاصله می‌گیرد.

بر اساس دیدگاه وردن، در تکلیف چهارم «وظيفة مشاور روانی، نه کمک به مصیبت‌دیده برای گسستن رابطه‌ای است که با متوفی داشته، بلکه کمک به او در جهت یافتن مکانی مناسب برای متوفی در زندگی عاطفی است، جایی که او را قادر می‌سازد به زندگی مؤثر در جهان ادامه دهد» (وردن، ۱۳۷۷: ۳۳).

در این رمان، نقش مشاور روانی را که وردن در دیدگاهش به آن اشاره می‌کند، یکی از دوستان دیوید به نام هیخو ایفا می‌کند. او بعد از این که دیوید اقدام به خودکشی می‌کند، وی را مدتی در بیمارستان بستری کرده و بعد از مرخصی از بیمارستان هم در یکی از ساختمان‌های نزدیک خانه خود ساکن می‌کند تا مدام تحت نظر بگیرد:

«في المستشفى، كنت بين حي وميت بسبب الدواء. استجبت لأوامر الأطباء أملاً في خروجي منها بسرعة. كما وعدني هيخو. المرحلة التالية في العلاج تكفل بها هيخو في عيادته الخاصة في أمستردام. وسكنت في شقة أجرها هيخو أيضاً لي قريبة من عيادته. كان يقوم بكل شيء. وفعل كل هذا بحب» (خلیل، ۲۰۱۶: ۹۸).
لذا راهنمایی‌های هیخو و دیگران ادامه می‌یابد و آن‌ها تلاش می‌کنند تا با مشاوره دادن به دیوید او را دوباره به زندگی برگردانده و امید را در وی احیا سازند:

«دافيد، أنت لست وحدك، تذکر هذا دائماً» (همان: ۸۰).

را دربرگرفته است و نمود برجسته‌تری دارد. شخصیت‌های رمان در مواجهه با این تکلیف، واکنش‌های متفاوتی را از خود نشان می‌دهند که این بیانگر آن است که نقش محیط اجتماعی، خانوادگی و فرهنگی می‌تواند در برخورد با چنین مسائلی پررنگ باشد؛ موضوعی که در شخصیت دیوید و آمنه و نحوه برخورد آن‌ها با مسائل چالش‌برانگیز زندگی از جمله مسأله سوگ به وضوح دیده می‌شود.

۳. دیوید به عنوان یکی از شخصیت‌های اصلی رمان، به دلیل قرار گرفتن در یک محیط فرهنگی متفاوت و نیز به خاطر اختلال و رشد منفی شخصیتش در دوران کودکی که تحت تأثیر طلاق پدر و مادرش، بروز جنگ جهانی دوم و مرگ مادر بزرگش بوده است، نمی‌تواند در برخورد با سوگ همسرش سلمی تکلیف سوگ را پشت سر گذاشته و واکنش متناسبی داشته باشد.

۴. سبک نویسنده در این رمان، درام و انگیزشی بوده و هدفش این است تا در قالب شخصیت‌های عراقی و هلندی، در کنار پرداختن به مسائل روان‌شناختی، به موضوعات مهم و عمیقی چون: جنگ و تأثیر آن در زندگی و شکل‌گیری شخصیت انسان، نحوه نگرستن به مرگ در فرهنگ‌های مختلف، وطن، غم غربت و آرزوی بازگشت به آن، تأثیر گذشته انسان و از جمله دوران کودکی وی در زندگی آینده‌اش و فرار به دنیایی جدید با تصور پیدا کردن زندگی آرمانی، اشاره داشته‌باشد.

منابع

ابراهیم، عبدالستار (۱۹۹۸)، الإکتتاب: اضطراب العصر الحديث فهمه وأساليب علاجه، الكويت: عالم المعرفة.
بوعزه، محمد (۲۰۱۰)، تحلیل النص السردی: تقنیات ومفاهیم، الطبعة الأولى، الرباط: منشورات الاختلاف.
تاسیگ مارک، جانن میکلو و سری سوبدی (۱۳۸۶)، جامعه‌شناسی بیماری‌های روانی، ترجمه احمد عبداللهی، چاپ اول، تهران: سمت.

را با زندگی‌اش ادغام کند و از دل‌بستگی هیجانی با متوفی رهایی یابد و این هیجانات را برای اکنون و آینده سرمایه‌گذاری کند» (موسوی و دیگران، ۱۳۹۵: ۱۳۵).

۳. نتیجه‌گیری

با کاربست نظریه تکلیف جیمز ویلیام وردن در رمان «نسکافیة مع الشریف الرضی» و بررسی فضای کلی داستان نتایج زیر به دست آمد:

۱. در این رمان از چهار تکلیف ذکر شده در نظریه تکلیف سوگ وردن، فقط سه تکلیف در شخصیت دیوید مشاهده می‌شود. در ارتباط با تکلیف اول یعنی «پذیرش واقعیت فقدان» می‌توان گفت که وی ابتدا مرگ و نبود همسرش را می‌پذیرد، ولی به دلیل شدت علاقه به سلمی، در جاهایی این فقدان را انکار می‌کند. در مواجهه با تکلیف «گذر از درد مصیبت»، دیوید غم و اندوه شدیدی را تجربه می‌کند؛ موضوعی که بنا بر گفته وردن امری طبیعی در مسأله سوگ است. ولی اندوه در دیوید از حالت طبیعی خارج شده و استمرار می‌یابد تا جایی که ویرانه بیمارستان شده و بستری می‌شود. او در پی این حادثه دچار انواع اختلالات روانی مثل انزوایی، افسردگی شدید، هذیان، توهم و اضطراب شده و با کمک داروهای روان‌درمانی سرپا می‌ایستد. در ارتباط با تکلیف «تغییر جای متوفی از نظر عاطفی» نیز دیوید مدتی را با مسافرت رفتن و مهرورزی به دختر بچه‌ای به نام «رز» که نوه یکی از همسایه‌هایش است، سعی می‌کند تا غم نبود سلمی را از خود دور سازد، ولی این موضوع هم سبب نمی‌شود تا وی فکر همسرش را از ذهنش دور سازد و خودش را با این فقدان سازگار کند. لذا تکلیف «سازگاری با محیط بدون متوفی» در شخصیت دیوید اصلاً معنا نمی‌یابد و او سرانجام با هدف دیدار سلمی در دنیای دیگر، دست به خودکشی زده و به زندگی خود پایان می‌دهد.

۲. با در نظر گرفتن چهار تکلیف ذکر شده در نظریه مذکور، می‌توان گفت که تکلیف «سازگاری با محیط بدون متوفی» فضای کلی رمان

کاپلان، هارولد و بنیامین سادوک (۱۳۷۱)، نوروزها و اختلالات شخصیت، ترجمه نصرت‌الله پورافکاری، چاپ چهارم، تهران: انتشارات آزاده.

کاترال، دان آر (۱۳۹۰)، عوامل استرس‌زا در خانواده؛ مداخلات درمانی برای استرس و تروما، ترجمه مصطفی تبریزی، علی نیلوفری و اسداله ویسی، چاپ دوم، تهران: فراروان.

لوری، دون (۲۰۱۴)، تحلیل شخصیه، ترجمه: حسین حمزه، الطبعة الأولى، الأردن: دار كنوز المعرفة العلمیه للنشر والتوزیع.

المختاری، زین الدین (۱۹۹۸)، المدخل إلى نظریه النقد النفسي: سيكولوجيه الصورة الشعريه في نقد العقاد (نموذجاً)، دمشق: منشورات اتحاد الكتاب العرب.

معمدی، غلامحسین (۱۳۸۶)، انسان و مرگ، چاپ اول، ویرایش دوم، تهران: مرکز.

موسوی، سیده سمیرا، یداله زرگر، ایران داودی و عبدالزهرا نعامی (۱۳۹۵)، «اثربخشی درمان سوگ بیمارگون بر نشانه‌های سوگ بیمارگون: پژوهش موردی»، پژوهش‌های مشاوره، سال ۱۵، شماره ۵۸، صص ۱۵۵-۱۳۲.

ولبرت، لویس (۲۰۱۴)، الحزن الخبیث (تشریح الاکتئاب)، ترجمه: عبلة عوده، الطبعة الأولى، أبوظبی: هیئة أبوظبی للثقافة والسیاحة. وردن، جیمز ویلیام (۱۳۷۷)، رنج و التیام در سوگوری و داغیدگی، ترجمه محمد قائد، چاپ اول، تهران: طرح نو.

وردن، جیمز ویلیام (۱۳۹۶)، مشاوره و درمان سوگ، ترجمه احمدرضا کیانی و فاطمه سبزواری، چاپ اول، تهران: کتاب ارجمند.

References

Al-Mukhtari, Zainuddin (1998). Introduction to psychocritical theory: The psychology of the poetic image in Akkad's criticism (a model), Damascus: Publications of the Arab Writers Union. [In Arabic]
Bouazza, Mohammed (2010). Narrative text analysis: techniques and concepts, First Edition, Al-

توجدات، جولیا (بی‌تا)، العیش رغم الفقد والاکلم. بی‌جا. خلیل، میاده (۲۰۱۶)، نسکافیة مع الشریف الرضی، الطبعة الأولى، إيطاليا: منشورات المتوسط.

راس، الیزابت کوبلر (۱۳۷۶)، آشتی با مرگ، ترجمه مهدی قراچه-داغی، چاپ اول، تهران: اوحدی.

رایس، فیلیپ (۱۳۹۰)، رشد انسان؛ روان‌شناسی رشد از تولد تا مرگ، ترجمه مهشید فروغان، چاپ پنجم، تهران: ارجمند.

سالوم، آلیسون (۱۳۹۷)، درمان گام به گام سوگ و تروما در کودکان، ترجمه پریسا یاسمی نژاد و امید قادری، چاپ اول، تهران: انتشارات آوای نور.

سل، هلموت و وی ناگاس وامی (۱۳۸۷)، ارتقای استقلال در افراد مبتلا به ناتوانی‌های ناشی از اختلالات روانی: راهنمای توانبخشی در مراقبت‌های اولیه بهداشتی، ترجمه فرانک تفرشی، نوشین مرادی و احمد نظری، چاپ اول، تهران: سازمان بهزیستی کشور.

شایگان‌فر، حمیدرضا (۱۳۸۰)، نقد ادبی: معرفی مکاتب نقد همراه با نقد و تحلیل متونی از ادب فارسی، تهران: داستان.

ظاهری عبدهوند، ابراهیم (۱۳۹۸)، «تحلیل شخصیت در رمان جای خالی سلوچ بر اساس نظریه تکالیف سوگ وردن»، دو فصلنامه علمی ادبیات و پژوهش‌های میان‌رشته‌ای، سال اول، شماره دوم، صص ۱۷۶-۱۴۶.

غراهام نوری و وارنر جیمس (۲۰۱۳)، ال‌هایمر وأنواع أخرى من الخرف، ترجمه: مارك عبود، الطبعة الأولى، الرياض: دار المؤلف. فرجی، ذبیح‌الله (۱۳۷۵)، انگیزش، هیجان و واکنش‌های روانی، چاپ سوم، تهران: نشر میترا.

Rabat: Al-Ekhtelaf Publications. [In Arabic]
Catheral, Don R (2011). stressful factors in the family; Therapeutic interventions for stress and trauma, Translated by Mustafa Tabrizi and Ali Nilufri and Asdalah Vaisi, Second Edition, Tehran: Faravan. [In Persian]
Faraji, Zabihullah (1996). Motivation, excitement

- and psychophysical reactions, Third Edition, Tehran: Mitra publication. [In Persian]
- Graham Nouri and Warner James (2013). Alzheimer's and other types of dementia, Translated by Mark Abboud, First Edition, Riyadh Dar al-moallef. [In Arabic]
- Ibrahim, Abdul Sattar (1998). Depression: a disorder of the modern era, its understanding and methods of treatment, Kuwait: the world of knowledge. [In Arabic]
- Kaplan, Harold and Benjamin Zadok (1992). Neuroses and personality disorders, Translated by Nusratullah Purafkari, Fourth Edition, Tehran: Azade Publications. [In Persian]
- Khalil, Mayada (2016). Nescafe with Al-Sharif Al-Radi, First Edition, Italy: Al-Motavasset Publications. [In Arabic]
- Laurie, Don (2014). Personal analysis, Translated by Hussein Hamza, First Edition, Jordan: Dar Konooz al-Marfa' al-Elamiya for publication and distribution. [In Arabic]
- Motamedi, Gholamhossein (2007). Man and death, First Edition, Tehran: Center publication. [In Persian]
- Mousavi, Sayeda Samira and Yadullah Zargar and Iran Davoudi and Abdulzahra Naomi (2016). "Effectiveness of morbid bereavement treatment on morbid bereavement symptoms: a case study", Consulting research, Year 15, Number 58, pp. 132-155. [In Persian]
- Rice, Philip (2011). human development; Developmental psychology from birth to death, Translated by Mahshid Foroughan, Fifth Edition, Tehran: Arjmand. [In Persian]
- Ross, Elizabeth Kubler (1997). Reconciliation with death, Translated by Mahdi Karacha Daghi, First Edition, Tehran: Ohadi. [In Persian]
- Salome, Alison (2018). Step-by-step treatment of bereavement and trauma in children, Translated by Parisa Yasminejad and Omid Kaderi, First Edition, Tehran: Avai Noor Publications. [In Persian]
- Sel, Helmut and V. Nagas Wami (2008). Promoting independence in people with disabilities caused by mental disorders: a guide to rehabilitation in primary health care, Translated by Frank Tafarshi and Noushin Moradi and Ahmad Nazari, First Edition, Tehran: National Welfare Organization. [In Persian]
- Shayganfar, Hamidreza (2001). Literary criticism: introduction of schools of criticism along with criticism and analysis of texts from Persian literature, Tehran: Dastan. [In Persian]
- Tassig, Mark and Janet, Miklow and Sri, Sobedi (2007). Sociology of mental illnesses, Translated by Ahmad Abdullahi, First Edition, Tehran: Samt. [In Persian]
- Tugendat, Julia (n.d). Living despite loss and pain, (n.p). [In Arabic]
- Wolpert, Lewis (2014). Malignant sadness (anatomy of depression), Translated by Abla Odeh, First Edition, Abu Dhabi: Abu Dhabi Authority for Culture and Tourism. [In Arabic]
- Worden, James William (1998). Suffering and healing in mourning and bereavement, Translated by Mohammad Quaid, First Edition, Tehran: new design. [In Persian]
- Worden, James William (2017). Grief counseling and therapy, Translated by Ahmadreza Kiyani and Fatemeh Sabzevari, First Edition, Tehran: A valuable book. [In Persian]
- Zaheri Abdowand, Ibrahim (2019). "Analysis of personality in Seluch's novel Vacancy based on the theory of mourning tasks", Two scientific quarterly journals of literature and interdisciplinary research, first year, Number two, pp. 146-176. [In Persian]